

## وکالت و روشنفکری

وکیل دکتر رضا مقصودی

ژان پل سارتر در بیان شاخص و معیار روشنفکری می گوید:

"خلاصه مشخصه روشنفکر این است که از جانب هیچ کس رسالتی ندارد و وضع اجتماعی خود را از هیچ مقامی نگرفته است. فی حد ذاته برخلاف پزشکان و آموزگاران که قدرت حاکم با تصمیم قبلی، آنها را به عنوان ماموران خویش ایجاد کرده، محصول هیچ تصمیم قبلی نیست، بلکه ثمره عجیب الخلقه جوامع غول آسا است. هیچ کس او را نمی خواهد و هیچ کس او را به رسمیت نمی شناسد نه دولت، نه برگزیدگان قدرت حاکم، نه گروه های فشار نه سازمان های طبقات استثمار شده و نه توده ها..."<sup>۱</sup>

با این فرض که تعریف ژان پل سارتر از روشنفکر را تعریفی دقیق و جامع و مانع پنداشته و وصف و وضع وکیل در جوامع خاصه جامعه کنونی خویش را نزدیک ترین و شبیه ترین حال به تعریف فوق بدانیم؛ آن گاه از جمع این دو مقدمه می توان اوصاف و رسالت وکیل را بعنوان یک روشنفکر مسئول در این اوضاع چنین برشمرد:

اول: «از جانب هیچ کس رسالتی ندارد و وضع اجتماعی خود را از هیچ مقامی نگرفته است».

از این ویژگی سه صفت برای وکیل و نهاد وکالت می توان استنباط و احصاء کرد:

### الف) - ذاتاً مستقل

عنصر استقلال از اوصاف جوهری وکالت است. استقلال بحدی با صفت وکالت عجین و سرشته شده که انکار آن گوئی انکار بدیهیات و تصور بقاء وکالت بدون استقلال از تصدیقش دشوارتر است. این امر نه فقط به جهت خصیصه دفاع از حق یا شهادت ایستادگی وکیل در برابر امری ناصواب در محکمه بلکه برای ایفای نقش اجتماعی و اصلاحی وکیل نیز لازم، حیاتی و گریزناپذیر است. چرا که وکیل برای دفاع از حق وام دار هیچ گروه، طبقه یا مقامی نیست. از زمان تصویب قانون وکالت در سال ۱۳۱۵ تاکنون اگر بخواهیم یک محور و اصل ثابت را نام برده که وجه الامتیاز وکالت بوده و همواره در طول سالیان متمادی بین قطب حاکم با واضعین و مدافعین آن در حدود و ثغور و حفظ و حراست یا نقض و تحدیدش محل بحث و نظر یا مبارزه و منازعه بوده است؛ همین عنصر "استقلال" است.

در این سالهای پر بیم و امید مع الأسف تمام یا بخش مهمی از دغدغه و توان کانون ها به ناچار صرف حفظ و حراست و دفاع از این گوهر ارزنده شد و چنانکه شاهدیم کانون ها با همه توان و امکانی که در اختیارشان بوده، این رسالت را وجهه

اصلی همت خود قرار داده اند. چه استعدادها و قابلیت‌ها و فرصت‌هایی که در اثبات و حفظ این امر بدیهی و اساسی صرف شد. امکانات و تلاش‌هایی که می‌توانست مصروف پیشبرد اهداف عالی وکالت گردد.

از نظر واضعان و مدافعان استقلال، این وصف برای وکالت هم جنس تعریف است و هم فصل آن! استقلال برای وکالت هم "راه" است و "همراه"! اگر این صفت با همه لوازم و آثار و اسبابش از وکالت سلب شده یا نقص و خللی به ارکانش وارد آید، از کارکرد و نقش و اثرش بازمانده و آنگاه هر انتظار معقول و منطقی از این حرفه منیع بی معنی است، چنانچه می‌بینیم که هست!

### ب)- انتظار، اصلاح و انتقاد

راضی نبودن به آنچه هست، انتظار، عصیانگری، اعتراض و تمکین نکردن در برابر تبعیض، نابرابری اجتماعی، ظلم و استثمار و بهره‌کشی با بیانی بلیغ و بدون لکنت و هراس از خصائص و لوازم این حرفه است.

در يك كلمه، وکیل روشن‌فکر کسی است که دارای بینش انتقادی است، یعنی به وضع موجود، معترض است و در همین حال می‌کوشد تا چیزی را که وضع مطلوب می‌داند جانشین آن سازد.

این کسوت و لوازم ذاتی آن نوعی جرأت و جسارت به صاحبش می‌دهد که تسلیم را تمکین نکرده، وضع موجود را به صرف واقعیت داشتن برنتابیده و حقیقت را قربانی مصلحت نسازد. در نتیجه صفاتی چون نوآوری، خلاقیت، ابتکار، ساختارشکنی و بیرون انداختن پوسته‌های خشک، جامد و ناکارآمد در وی شکوفا و پرورش می‌یابند.

وکیل یک مصلح اجتماعی و منتظر تغییر است، چون ناراضی است. شخص خشنود دنبال تغییر نیست. این انتظار است که در دل خود اعتراض به وضع موجود را حمل می‌کند. لذا وکیل، منتقد وضع موجود است نه توجیه‌گر آن و این خود دلیل دیگری بر لزوم استقلال اوست.

ذکر دو نکته در این زمینه ضروریست:

اول آنکه همواره می‌بایست به این مهم توجه داشت که بین اعتراض، نارضایتی و عصیان که ناشی از دردمندی، حس مسئولیت‌شناسی و بقصد اصلاح و صواب است با چنین روحیه‌ای که منشا و مصدر آن غرور، منیت و احساس خودبرتربینی است، تفاوت و تمیز قائل شد. هر اندازه که این صفت در وجه نخست آن پسندیده و موجب رشد و تکامل است، نوع دوم مذموم و آسیبی جدی است که موجب احساس تعلق به یک طبقه اجتماعی ممتاز، تافته جدا بافته بودن و در نتیجه جدائی وکیل از بدنه اجتماع و فاصله او از درد و نیاز واقعی مردم می‌شود.

اگر بزرگان ما از اسلاف وکلا که منشا اثر و تحولی در این عرصه شده، بنای فاخر و استوار وکالت را به قیمت از دست دادن های بسیار آباد کرده، برکت و روشنی و افتخار برای اجتماع عصر خود و نسل های بعد به ارمغان آورده اند و اگر وکالت تاکنون علیرغم همه دشمنیها، موانع، ضربه زدن دوستان نادان، خنجر از پشت زدن همراهان آگاه و قهر و خشم و انتقام بدخواهان؛ دوام آورده، کمر به تسلیم و رضا خم نکرده و بر قامت رعناي خود نقش عدالت خواهی و خورشید پرفروغی که همچنان بر ترازوی عدالت می تابد، را استوار نگه داشته است، مرهون چنین روحیه و صفتی از نوع نخست است.

بنابراین تعریف، به هر وکیلی، روشنفکر اطلاق نمی شود. بلکه وکیل مسئول کسی است که جریان عدالت خواهی و قانون محوری را دقیقاً و مستقیماً و نه از راه تقلید تحلیل، رصد و ممیزی کرده، از دغدغه های کوتاه، دلمشغولی های مبتذل، نگرانی های سطحی و منافع محدود فردی و گروهی فارغ و رها شده، نسبت به خود و محیط پیرامونش آگاهی داشته، دارای بینش جهت یابی، رهبری فکری و درک روح حاکم بر زمان و دردهای جامعه باشد.

نکته دوم: این اعتراض و عصیان و مبارزه با کژی و کاستی ها و ناراستی ها آنگاه اثربخش و کارساز خواهد بود که طبقات اجتماعی که قربانیان چنین قوانین ناعادلانه و تبعیض آمیز هستند نسبت به سرنوشت خود حساس و در قبال مواضع وکیل واکنش مسئولانه ابراز کنند. حتی گروهی که تنها از دریچه مصالح صنفی به وکالت می نگرد و بحق دغدغه دفاع از استقلال کانون داشته و حساسیت این نهاد و وکلا را نسبت به قوانین و تصمیمات مخل این عنصر ارزنده و اقدامات منافی کيان و استقلال وکالت می طلبد، نیز نمی تواند نقش رویکرد اجتماع و افکار عمومی را در پیشبرد این اهداف عالی انکار کند. بی تردید اگر جامعه به آن سطح از آگاهی، بیداری و روشن بینی برسد که نقش وکیل مصلح را در زندگی فردی و حیات اجتماعی خویش درک کرده و بدان حساس باشد، کار محال و ممتنع وکیل در مواجهه و مبارزه با بی قانونی، بی عدالتی و تبعیض و دست اندازی به حقوق عمومی و منافع ملی سهل و آسان می شود.

یکی از بهترین روش ها و موثرترین ابزارهایی که برای پیوند وکالت با بدنه اجتماع تماماً در اختیار کانونهاست، نهاد "معاضدت قضائی" است. این جوهر ارزشمند که خود یادگار گرانسنگ بزرگان، اوتاد و واضعین وکالت است، بلحاظ قابلیت و استعداد بی نظیر و بی بدیلش در بسط و رونق خدمات حقوقی در ارتباط با طبقه متوسط و رو به پائین جامعه، فرصتی ارزنده و استثنائی فراروی متولیان امر قرار داده تا با درک این حقیقت و تقویت روحیه معاضدتی بین وکلا که مبتنی بر احسان و نیکوکاری است و با بهره مندی از قدرت و پشتوانه افکار عمومی به اهداف عالی وکالت جامه عمل پوشانند.

اما جماعتی که وکیل را روشنفکری می داند در برج عاج نشسته که فرمان صادر می کند و همگان برای رسیدن به سعادت و پیشرفت مکلف به پیروی و حرف شنوی از اویند؛ از دردها، نیازها، رازها و دغدغه های مردم بکلی منفک و غافل است و لذا هیچ وقت چون تاریخ روشنفکری در این سرزمین، به فرهنگ بومی نگاهی همدلانه، همسو، دردمندانه و همراه با تعامل نداشته است. این بینش همواره نگران و مخالف کشاندن خدمات نهادهائی چون معاضدت قضائی به سطح اجتماع و

استفاده از تخصص و قابلیت‌های وکلا برای تأمین و گشایش امور دردمندان، معسران و مظلومان خاموشی است که شرم و عجز و فاقه مجال اظهار درد و مستمندی به آنان نمی دهد. گوئی شان، منزلت، وقار و شخصیت وکیل در گرو قالب ها، نقاب ها و تظاهرات مصنوعی و ظواهر تصنعی است که چون دیواری ضخیم و پيله ای از خودخواهی باید به دور خود کشیده و تنیده تا اجر و قدرش محفوظ و محترم نگاه داشته شود!

### ج)- تکلیف و مسئولیت در حمایت و حراست از عدالت

به برکت تکلیف و حس مسئولیت است که انسان می تواند از چنگال بی عدالتی و تبعیض و ناراستی رها شود و به کمال مطلوب برسد.

امانتی که بر دوش انسان مسئول نهاده شده به تعبیری همان تکلیف است و این مسئولیت آنگاه که موضوع احقاق حق و رفع ظلم واقع شود، ارزش و مفهومی والاتر می یابد.

وکیل، انسانی است مسئول که تکلیف و رسالتش با احقاق حق و اصلاح قوانین و نظامات و دستگیری از دادخواهان و همه آنانکه دست یاری، چشم امید، زبان خواهش و روی نیازشان به عدالت گشوده است، تنیده شده و پیوند ناگسستنی دارد. او باید زبان همه کسانی باشد که زبانشان را به تیغ بیداد و بیعدالتی، جور زمانه و بدعهدی روزگار بریده اند.

همانطور که بدلیل مظالم شاهان قاجار زمینه ها و انگیزه های تاسیس عدالتخانه در ذهن و روح مشروطه خواهان شکل گرفت و به بلوغ و ظهور رسید، اولین اثر تلاش و مجاهدت روشنفکران مشروطه خواه نیز با شعار «تأسیس عدالتخانه» به ثمر نشست.

لذا تاریخ روشنفکری در ایران با دغدغه و انگیزه ای آغاز شد و به بر و بار نشست که رسالت اصلی و خصیصه ذاتی وکالت بوده و با نقش وکیل در اجتماع پیوندی عمیق و دیرینه دارد. یعنی عدالت خواهی و دفاع از حق!

**دوم: «ثمره عجیب الخلقه جوامع غول آسا است».**

### **پدیده عصر تکنولوژی و مدنیت:**

وکالت لااقل در شمایل کنونی و با کارکرد و نقشی چنین موثر و برجسته در تحقق عدالت قضائی و نظارت بر وضع قوانین، پدیده ای نوین؛ محصول ماشینیزم و نتیجه ظهور تکنولوژی در قلب مدنیت جوامع است. غفلت از این موضوع موجب شده تا تلاش دو گروه مصداق رنج بیهوده و سعی بی فائده بردن بنظر برسد:

اول آنانکه معتقدند برای مشروعیت هر پدیده و امر نوظهوری وجود شاهد و مثالی بر تأیید آن در ادله اجتهاد احکام و منابع فقهی یا فتاوی مشهور ضروریست. در این باره هر چند عقد وکالت در ابواب و فروع فقهی سابقه طولانی و قدمتی دراز دارد و مباحث و احکام و آثار پیرامون آن در محاورات فقیهان به تفصیل بررسی و بازتاب گسترده ای یافته و در رد و اثبات آراء و نظرات اوتاد و پیشینیان دامنه مباحث و مباحثات همچنان گسترده و پرحاشیه است و هر چند این واژه در

مفهوم وکالت دادگستری با مفهوم مدنی آن دارای ماهیت یکسان و مشابهی است، اما بین تعریف، کارکرد، جایگاه، رسالت، نقش و اثر اجتماعی آن دو فاصله ی بعدالمشرقین است.

در آثار فقهی هر چند وکیل به نیابت از موکل اقدام می کند اما فلسفه وضع نهاد وکالت و نقش وکیل در اجتماع حاضر بکلی با نمونه مشابه آن در فرهنگ و سنت اسلافمان متفاوت است. مطابق تفسیر کنونی، وکیل حامی و حافظ حقوق اجتماع و ناظر اجرای درست قوانین شناخته می شود که او را در افقی دور دست و در سطحی والا بمشابه یک منجی یا مصلح اجتماعی بر تارک افتخارات جوامع بشری و لازمه و شاخص پیشرفت و توسعه مدنی می نشاند. هر چند خلأ تحقیقی جامع و مستقل پیرامون اعتبار و کارائی نهاد وکالت به مفهوم نوین آن نزد فقهاء و حقوقدانان اسلامی مشهود است، اما از تلاش ها و دغدغه های اخیر جهت تطبیق و همگون سازی این تأسیس با آموزه های فقهی و شرعی می توان به حساسیت موضوع و اهمیت اثبات این فرضیه نزد ایشان پی برد.

در سوی دیگر عدّه ای گفته اند وکالت در منابع فقهی و عرف فقیهان امری خفیف، موهن و منافی شأن بزرگان تلقی گردیده و ایشان در امور ابتدائی و دون منزلت خود وکیل انتخاب می کردند و لذا نگاه وزین، فاخر و محترمی به چنین تأسیسی وجود ندارد. برداشتی سطحی که علاوه بر ضعف سند و منبع با واقع امر و شواهد، سوابق و مستندات بی شمار دیگر فقهی تنافی دارد.

بنظر می رسد چه نگاه افراطی دسته اول که وکالت به مفهوم نوین را که از برکات پیشرفت جوامع و از لوازم حاکمیت فرهنگ دموکراسی است، عیناً منطبق و سازگار با حقوق بومی می بیند و چه روش تفریطی دوم که اعتبار و جایگاه این تأسیس را در منابع استنباط احکام سست و لرزان دانسته شده و بین آن با طبع و دأب فقیهان موانست و الفتی قائل نیست، هیچ کدام با انصاف، بی طرفی و واقع نگری به موضوع نپرداخته اند.

وکالت بعنوان یک امر نوظهور مانند سایر پدیده های اجتماعی که محصول ضروریات و اقتضائات زمان و مکان و پیشرفت جوامع بشری است، از اسباب و لوازم مختص به خود و منطبق با فلسفه وضعیتش برخوردار است و همانگونه که اداره کشور بر اساس احکام اولیه به تنهایی امکان ندارد و از طرفی پدیده ها، مصالح و واقعیّات های اجتماعی در موارد خاص ضرورت وجودی خود را بر جامعه تحمیل می کند؛ اقتضاء دارد بین این پدیدارهای دمام متغیّر با احکام شرعی ثابت، سازگاری و الفتی برقرار شود که بخشی از این پدیدارهای تفسیرپذیر به کمک قواعد و اصول موجود در کتاب و سنت و بسیاری دیگر از پرسمان های نو از طریق تطبیق فقه اسلامی با نیازهای روز که از آن به "عناوین ثانویه" تعبیر شده، برطرف می گردد. احکام ثانوی در فرایند تدوین قوانین اجتماعی بخش مهمی از نیازهای حکومت در بخش قانونگذاری را تأمین می کند.

گوهر گرانقدر و ذی اثر وکالت را می توان ثروتی دانست که مادّه و مایه ی اولیه اش از منابع و معادن غنی فقه و سنت استخراج و آنگاه با کوشش حق گزاران در طول زمان و عرض زمین بر لوازم و ساز و کار دفاع از حق منطبق و بالاخره در حلقه آخر با مجاهدت وکلای مصلح و صحیح العمل که برای آزادی مردم اسارت خود، برای حیات آنان مرگ خویش و برای سامان ایشان ناآرامی خود را بعنوان حافظ، حامی و مراقبان اجرای درست قانون و ضامنین برقراری عدالت انتخاب کردند؛ به کرسی اثبات و عمل و بر تارک افتخارات اجتماع نشانده شده است.

سوم: «هیچ کس او را نمی خواهد و هیچ کس او را به رسمیت نمی شناسد».

## تنهائی:

اگر تمام خصیصه های تعریف شده را در کنار یکدیگر قرار دهیم، به لازمه دیگری در این حرفه می رسیم که همان "تنهائی" است

کسی که فلسفه وجودی اش با استقلال و متکی بغیر نبودن عجین و تعریف شده، آن کس که بجای توجیه گر وضع موجود معترض، منتقد و بالتبع ناراضی از آنست، کسی که به اقتضای رسالت اجتماعی اش مسئول است و امانت تکلیف را چون طناب دار تا پایان عمر بر دوش خود حمل می کند، آنکه حامی، حافظ و مدافع از حق شناخته شده و بالاخره کسی که غالباً بین سیاست و اخلاق مجبور به انتخاب اخلاق است، در این جا و هر جا در میان انبوه اصحاب و ارباب قدرت و صاحبان ثروت و توجیه گران وضع موجود و مخالفان حق و عدالت که پیرامونش را انباشته و او را دمدام بر خود و زندگی اش می لرزانند؛ و حتی در بین قربانیان بی عدالتی و کسانی که دست نیازشان به دادخواهی گشوده است؛ تنهاست. چرا که ظاهراً راهی وجود ندارد که بتوان هم حق را گفت و هم حق ستیزان از در دشمنی درنیایند؛ هم پیرو و حامی حقیقت بود و هم مصلحت اندیشان را راضی نگه داشت؛ هم مدافع مظلومان، ستمدیدگان و ناتوانانی بود که زبان خواهش به دادخواهی گشوده اند و هم با ارباب و اصحاب و عوامل این پدیده ها در تقابل و ستیز واقع نشد. و شاید این فراز از گفته ژان پل سارتر هم اشاره، مؤید و اثر همین تنهائیست: «...هیچ کس او را نمی خواهد و هیچ کس او را به رسمیت نمی شناسد نه دولت، نه برگزیدگان قدرت حاکم، نه...»

این تنهائی نه یک انتخاب آزادانه و از روی اختیار بلکه صفت لازم و ذاتی وکالت است که همواره آن را از مبادی قدرت و ثروت جدا ساخته و بلکه چنانکه می بینیم غالباً در تقابل قرار داده تا مطابق سوگندی که بسته است در دفاع از منافع مردم و حقوق اجتماع از انجام رسالت خود بعنوان حامی و نگهبان حق و عدالت بخوبی حراست کرده، مانع دست اندازی ظلومان و جهولان و منوعان و جزوعان به دستاوردها و ارزش های دموکراسی و اخلاق و فضایل و کرامت انسانی شده تا همگان خاصه ضعیفاء و بی پناهان از مواهب آن سود جسته و برای تحقق دموکراسی، عدالت جیره بندی نشود. لذا انتظار درک احترام آمیز و برآوردن حق این کسوت از شخصی که وکیل و نهاد وکالت را بلحاظ چنان صفات ذاتی خاصه استقلالش مانع و مزاحم می بیند، انتظاری لغو، مهممل و بیهوده است.

این درد تنهائی که حاصل تکامل نفس و زیباترین مراتب روح و یافتن درد و رنج انسان امروز و رشد درجات انسانی و حس مسئولیت است، زیباترین و بارزش ترین ارمغان و پاداشی است که شاید خداوند در پاسداشت مجاهدت های اسلاف ما نصیب وکالت داشته است.

**آنها که چنین دردی از پای دراندازد  
باید که فروشوید دست از همه درمان ها**

## پی نوشت:

۱- ژان پل سارتر، در دفاع از روشنفکران، مترجم: رضا سید حسینی، نیلوفر، ۱۳۸۵